

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

محمد جعفری
۲۲ نومبر ۲۰۱۷

ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت به نام دین

۴



محمد جعفری

ولایت مطلقه کلیسا

پاپ گرگوار هفتم در اوایل قرن یازدهم، از همه بھانه ها و وسایلی که تا آن زمان فراهم گردیده بود، برای استقرار ولایت مطلقه دینی سود جست و در تذکره ای عقاید خود را نوشت و منتشر ساخت: "حوزه روحانیت روم را خداوند خود تأسیس کرده این حوزه هیچ گاه از صراط مستقیم خارج نشده و نخواهد شد. او نصرانیت را به وجود آورد و اختیاردار آن می باشد؛ بنابراین پیشوای این حوزه صاحب اختیار مطلق است. کسی نمی تواند او را محاکمه کند. مطالب مهمه نمازخانه ها باید به عرض او برسد، او می تواند اساقفه را معزول یا باز برقرار بدارد." (۶۱)

وی در فرمان دیگری در سال ۱۰۷۵، انتخاب اساقفه، کشیشان و ائمه جماعت را نیز مانند پاپ، بدون دخالت عرف در اختیار خود گرفت. این فرمان چنین مقرر می داشت: "من بعد هر کس از دست یکی از ارباب عرف منصب اسقفی یا کشیشی بگیرد نباید در صف اساقفه و کشیشان راه یابد و اطاعتی که بالنسبه به اساقفه و کشیشان فرض است نباید درباره او مراعات شود. این حکم درباره مناصب پائین تر هم مطرد است. هر گاه امپراتور یا والی یا مرزبان یا حاکم یا مقام غیر روحانی دیگر کسی را به رتبه اسقفی یا غیر آن بگمارد محکوم به تکفیر خواهد بود." (۶۲)

با این فرمان پاپ همه قدرت را در ید اقتدار خود گرفت زیرا هر اسقف در قلمرو خود علاوه بر امور روحانی، امارت هم داشت و از آنجا که فرمان پاپ، سلاطین را در قلمرو دخالت در امور انتخاب روحانی ممنوع کرده بود، در حقیقت نواحی اسقف نشین که قسمت مهمی از مملکت را در برمی گرفت از دست سلاطین بیرون رفت. گرچه این امر کشمکش

ها و کشتار بسیاری را سبب گردید و خود به منزله تجزیه مملکت بود و ضایعاتی بس سنگین به بار آورد اما این جدال و درگیری به مرور بر قدرت کلیسا افزود و منجر به توسعه تمام عیار قدرت کلیسا گشت.

در قرن ۱۲ و ۱۳ قدرت روحانیت، حد و نهایت نداشت و همه شوون مردم را در برمی گرفت و امپراتوران و یا پادشاهان در حقیقت به عمله و کارگزاران پاپ تبدیل شدند. در نتیجه این اقتدار و ایجاد ولایت مطلقه دینی، پاپ با قدرت خودکامه بر تخت سلطنت تکیه زد و دو حربه تکفیر و تحریم را به دست گرفت تا همه کس را به اطاعت و تعظیم وادارد. ولی چون مرتدین و زنادقه زیر بار روحانیت نمی رفتند، پاپ اینوسان سوم در سال ۱۲۰۸ به ضد مرتدین آلبی اعلان جنگ صلیب داد (۶۳) و گرگوار نهم در سال ۱۲۳۱ بانی دیوان تفتیش عقاید گردید. (۶۴).

برای عبرت گرفتن از تاریخ، در اینجا مختصری از عمل دادگاه های تفتیش عقاید، از تاریخ تمدن ویل دورانت ذکر می گردد تا عیان شود که وقتی هدف قدرت و نگهداری آن باشد، دیگر مسیحیت و اسلام نمی شناسد، در جمهوری اسلامی تحت نام شریعت، دادگاهها و دادستانی ها، آشکار و پنهان همان اعمال و گاه بدتر از آن را بر سر متهمان و زندانیان در آورده و می آوردند.

« بعد از سال ۱۲۵۴، طبق فرمان پاپ، باز پرسان مکلف بودند که مدارک را نه فقط به اسقف، بلکه به اعظم و معاریف محل نیز ارائه دهند و با توافق نظر ایشان به صدور رأی در باره متهمین مبادرت ورزند... اینو کنتیوس چهارم مقرر داشت (۱۲۵۴) که هر جا قضات تقصیر شخص متهم را مسلم بدانند، می توانند متهم را مورد شکنجه قرار دهند. جانشینان اینو کنتیوس همگی به استفاده از این وسیله نظر موافق نشان دادند. پاپها توصیه کردند که، در امر تفتیش افکار، توسل به شکنجه باید آخرین حربه باشد، فقط یک بار از آن استفاده شود، و نباید به نحوی انجام پذیرد که منجر "به قطع و اتلاف جوارح و خطر مرگ" شود. باز پرسان عبارت " فقط یک بار" را چنین تفسیر می کردند که غرض از آن یک بار شکنجه برای هر نوبت بازپرسی است.

گاهی آنها برای ادامه بازپرسی شکنجه را متوقف می کردند، سپس خود را مجاز می دانستند که شکنجه را از نو آغاز کنند. در چندین مورد، برای مجبور ساختن شهود به دادن شهادت یا واداشتن یک نفر بدعتگذار اعتراف کرده به لو دادن سایر بدعتگذاران، از شکنجه استفاده شد. معمولاً در این قبیل موارد، شکنجه عبارت بود از شلاق زدن متهمان، سوزاندن، کشیدن جوارح از اطراف، یا حبس مجرد در سیاهچال های تنگ و تاریک. پاهای متهم را به آهستگی در روی زغالهای سوزان بریان کنند، یا امکان داشت که او را بر سه پایه ای ببندند و دستها و پاهای وی را با طنابهایی که به دور یک چرخ چاه پیچیده شده بود بکشند.

بعضی اوقات، خوراک شخص زندانی را به عمد آن قدر محدود می کردند تا جسم و اراده اش را ضعیف و مستعد چنان شکنجه های روحی شود که گاهی تصور کند بر وی رحمت خواهند آورد، گناهانش را عفو خواهند کرد، یا او را به دژخیم خواهند سپرد.

دادگاه های تفتیش افکار برای اعترافهایی که به زور از متهمان گرفته می شد چندان ارزشی قائل نبودند، لکن اشکال مزبور را از این طریق مرتفع می کردند که سه ساعت بعد از شکنجه، شخص متهم را وادار می کردند که اعتراف خود را تأیید کند. اگر متهم از قبول چنین امری خودداری می ورزید، شکنجه او را از سر می گرفتند. در سال ۱۲۸۶ مقامات دولتی کارکاسون شکایتنامه ای پیش پادشاه فرانسه، فیلیپ چهارم، و پاپ نیکولوس چهارم فرستادند و از خشونت و شکنجه هایی که زیر نظر ژان گالان بازپرس صورت می گرفت شکوه کردند. ژان برخی از زندانیان را مدتهای درازی در زندانهای انفرادی و تاریکی محض نگاه می داشتند؛ بعضی را چنان زنجیر می بستند که مجبور

بودند روی مدفوعات خود بنشینند، و فقط قادر بودند بر پشت خود روی زمین سرد دراز بکشند؛ عده ای را چنان بر روی آلت شکنجه از اطراف کشیده بودند که قدرت به کار بردن دست و پا از آنها سلب شده بود؛ و برخی زیر شکنجه جان سپرده بودند. فیلیپ این نوع وحشیگریها را تقیح کرد، و پاپ کلمنس پنجم به منظور تعدیل استفاده از شکنجه تلاشهایی مبذول داشت (۱۳۱۲)، لکن دیری نگذشت که بازپرسان تفتیش افکار این قبیل اخطارها را نادیده انگاشتند.» (۶۵)

این وضعیت با شدت و ضعف و با وجود دادگاههای تفتیش عقاید تا قرن هیجدهم پا بر جا بود ولی تقابل مقامات عرف و روحانیت که تا اوایل قرن سیزدهم ادامه داشت، پاپ بنیفاس هشتم را بر آن داشت که با تشکیل مجمع اساقفه در روم حکومت مطلقه دینی ایجاد شده را به صورت قطعی در آورد و آن را خیلی رسا و محکم اعلام کند: "قوه معنوی و نیروی ظاهری، هر دو اختیار روحانیت است. منتهی روحانیت قوه معنوی را خود در دست می گیرد لکن نیروی ظاهری را دیگران بنا به مصلحت روحانیت به کار می زنند. قوه معنوی در کف امنای دین است و نیروی ظاهری تا مدتی که امنای دین مقتضی بدانند در مشیت سلاطین و جنگیان. علیهذا از این دو قوه یکی باید فرمانبردار دیگری باشد به این معنی که نیروی ظاهری باید در برابر قوه روحانی سرتسلیم فرود آورد... حکم عقل بر این است که وضع و نیروی ظاهری و محاکمه آن در حال ضرورت حق قوه روحانی است... پس اظهار و اعلام و عزم و حکم ما بر این است که شرط لاینفک نجات هر فردی این خواهد بود که در برابر پاپ روم خاضع و خاشع باشد" (۶۶) کوتاه آن که در این دوران پروژه تکفیر و تحریم کلیسا چنان کارگرفته بود که خود پادشاهان را هم به تسلیم محض کشانده بود. ژان سان تر، پادشاه انگلستان، چون از رأی پاپ اینوسان سرپیچی کرد، پاپ به نفی ژان سان تر از اروپا و تکفیر و خلع او از سلطنت حکم داد و تاج و تخت انگلستان را به فیلیپ آگوست بخشید (۶۷). ژان که اوضاع را خطرناک دید، دستخط و برنامه ای صادر کرد و در سال ۱۲۱۳ به خواری و زبونی سرفرود آورد و سوگند یاد کرد که حق همه را مسترد می کنیم و سلطنت انگلستان و ایرلند را از پاپ می دانیم و خود را دولتخواه او می شماریم و «از این به بعد سلطنت را فقط از جانب پاپ و مقام روحانیت و به سمت نایب السلطنه در دست خواهیم داشت و اگر ما یا یکی از اعقاب ما از مدلول این دستخط مخالفت کنیم از حق سلطنت بر این مملکت محروم خواهیم بود.» (۶۸)

قدرت، قدرت است

با مقایسه دادگاههای تفتیش عقاید و فرمانهای آقای خمینی در باب ولایت مطلقه فقیه در حفظ قدرت و دادگاه های تفتیش عقاید کلیسا و فرمانهای پاپ گریگوار هفتم، بنیفاس و اینوسان در باب ایجاد ولایت مطلقه کلیسا، آشکار می گردد که آنچه آقای خمینی در پی افکندن ولایت مطلقه فقیه پایه ریزی کرد، به نوعی عکس برگردان ولایت مطلقه پاپ است. البته این بدان معنی نیست که آقای خمینی آن را از کلیسا اخذ کرده است، اما بدان معنی هست که وقتی هدف از دین دست یابی به قدرت باشد و امکانات نیز فراهم گردد، کار به همان نتیجه خواهد انجامید.

چگونگی دست یابی به قدرت مطلقه در دوران قرون وسطی توسط کلیسا، به طور مختصر و فشرده آورده شد که نشان داده شود، رسالت پیامبری نظیر حضرت عیسی (ع) که بر آزادی و عدالت استوار بوده است، هنگامی که به وسیله متولیان قدرت پرست، از خود بیگانه شد، به قدرت تمام عیار تبدیل می گردد و از آن به بعد، برای هر جرم و جنایت، ظلم و ستمی توجیههای مختلف شرعی، تراشیده می شود. دیگر تفاوتی ندارد که به نام مسیحیت باشد یا اسلام، مارکسیسم باشد یا ناسیونالیسم، و یا حتی تحت نام خود آزادی و یا هر ایسم دیگر.

اگر اندکی دقت بفرمائید، ملاحظه خواهید کرد که تمام دیکتاتوران و مستبدین (فردی و جمعی) عالم، تحت هر نام و اسمی که باشد، در طول تاریخ و تا به امروز و در آینده نیز، خارج از شکل، فرم، عرف، شرع، از نظر محتوا، روشهای یکسانی را برای رسیدن به قدرت به کار می‌گیرند و برای حفظ و نگهداری تمامیت قدرت با روشهای یکسانی عمل می‌کنند. بنابر این کسانی که به دنبال کسب آزادی و استقلال هستند، بایستی به هوش باشند که از طریق قدرت و اعمال زور، هرگز به آن دسترسی پیدا نخواهند کرد. باز کسانی که فکر می‌کنند وقتی قدرت را به دست گرفتند، عدالت و آزادی را گسترش خواهند داد، سخت در اشتباهند، زیرا در طول تاریخ حتی یک نمونه را نمی‌شود مثال آورد که کسانی وقتی قدرت را قبضه و به تصرف در آورده اند، به بسط و گسترش آزادی و عدالت پرداخته باشند. البته اشتباه نشود توزیع قدرت به معنای داشتن حق تصمیم‌گیری و اجراء، بین آحاد یک مرز و بوم جغرافیایی- سیاسی و طراحی مهندسی امور مردم آن مرز و بوم به دست خودشان یک حرف است و قبضه کردن قدرت به اشکال مختلف حرفی دیگر. در حقیقت داشتن آزادی استقلال و اختیار چگونگی سرنوشت مردم به دست خودشان، همیشه با قبضه کردن قدرت در تضاد بوده و خواهد بود.

هر گاه صاحبان قدرت بخواهند، آزادی و عدالت را گسترش بدهند، این عمل به معنای انحلال قدرت خودشان است و این است که تا به حال مشاهده نشده است که قدرتی خودش، خودش را منحل کرده باشد. همیشه آزادیخواهان با مبارزه آزادیخواهانه خویش، قدرتی را منحل کرده اند. از جمله بدین علت است که دین بیان آزادی است. زیرا اگر دین بیان آزادی نباشد، لاجرم باید بیان قدرت باشد، یعنی این که دین باید بیان ظلم و ستم و بیعدالتی و استبداد باشد و این با فلسفه و هدف دین در تضاد آشتی ناپذیر است.

پر واضح است که در چنین حالتی خدا پرستیده نمی‌شود، آنچه پرستیده می‌شود، به هر فرم و شکلی که باشد، نماد های مختلف قدرتی است که نظام حاکم به شکل ارزش به جامعه تلقین و تحمیل کرده است و دین که هدف اصلی اش رهائی انسان، از بند بندگی انسان از انسان به پرستش خدای یگانه است، از رسالت خود غافل می‌گردد و پرستش قدرت و نمادهای مختلف آن را شرعی و دینی می‌گرداند. نظر به این که بحث اصلی، رابطه دین و دولت در اسلام است، در اینجا، به همین مختصر بسنده می‌شود و به هسته اصلی بحث که رسالت و وظایف آن در قرآن است، پرداخته می‌گردد. اما قبل از آن لازم که در حد اختصار هدف از ارسال رسل مورد مذاقه قرار گیرد.

ادامه دارد